**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر الواحد**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و نهم\_31 فروردین 1398**

بحث در شرح و توضیح مقدمه کتاب کافی بود، که ببینیم آیا از این عبارتی که در ابتدای کافی هست، تا چه حدی می توان اعتبار کتاب را استفاده کرد، کسی که درخواست کرده بود گفته بود کتابی باشد که در برگیرنده آثار صحیحه از الصادقین علیهم السلام باشد. قطعا مراد از کلمه صحیح در این عبارت، صحیح به اصطلاح متاخرین که از زمان علامه حلی و سید بن طاووس و دیگران مطرح شده که سند امامی ثقه باشد، نیست چون این یک اصطلاح متاخر است. آن آقا از کلینی تقاضا کرده است کتابی را که مشتمل بر آثار صحیحه باشد، کلینی هم فرمود آن چه را که گفتی نهایت سعیم را کردم و انجام دادم، لذا باید کلمه صحیحه را به همان معنایی که عند القدما از صحیح اراده می شده است معنا کنیم، یعنی آثاری که می توان آنها را به معصوم نسبت داد، حال یا از راه سند، یا سند و قرائن دیگر بتوانیم بگوییم این روایت مضمونش با مکتب اهل بیت علیهم السلام سازگاری دارد، بتوانیم طبق آن عمل کنیم و حجت بر عمل داشته باشیم. اگر معنای صحیحه این باشد که این است حال بینیم حد اعتبار این شهادت کلینی چقدر است. کتاب عند الکلینی مشتمل است بر آثار صحیحه.

در معجم رجال الحدیث خیلی گذرا از این مطلب رد شده که ما(استاد) قبول نداریم به این حد از تقریر ساده را و ان این است که بالاخره این خطبه بعد از اتمام کتاب نوشته شده و درخواست نویسنده هم محقق شده و این یک شهادتی است از کلینی بر این که روایات کتابش صحیحه است و مشتمل بر آثار از صادیقین علیهما السلام.

فعلا دارم بیان مرحوم آقای خویی را مفصل توضیح می دهم.

عرضم به حضور شما آقای خویی می فرماید این شهادت هست اما این شهادت معنایش این نیست که ما همه روایات کافی را آثار صحیحه از معصومین بدانیم چون اولا سائل از جناب کلینی درخواست کتابی کرده است که مشتمل بر آثار صحیحه باشد، نگفت غیر آثار صحیحه منسوب به معصومین را نیاور. نگفت آثار غیر معصومین را نیاور. گفت کتابی بیاور که آثار صحیحه معصومین درش باشد. کلینی هم به قول و وعده خودش عمل کرده است اما معنایش این نیست که استطرادا و تتمیما للفائده روایاتی که خود کلینی صحیحه نمی شمرده است نیاورد. شاید خوانندگان ان روایات را معتبر بدانند و برای ان ها معتبر باشد. معنایش این نیست که روایات همه از معصوم باشد. بعد ایشان دوازده مورد را در کافی ذکر می کند که مطالبی نقل شده است از غیر معصوم. هشام بن حکم مثلا. خودتان مراجعه کنید به معجم الرجال. 12 نمونه بیان می کند که کلینی روایت از معصوم ندارد. پس معنایش این نیست که هر انچه در کافی است آثار صحیحه ان هم از معصوم باشد.

ثانیا لو سلم که جناب کلینی اعلی الله مقامه شهادت داده است به صحت تمام روایات کتابش این شهادت مسموع نیست چون در این کتاب روایاتی داریم که اصلا شرائط حجیت را ندارد. مرسل است در اسنادش مجاهیل است در اسنادش کسانی است که مشهور به وضع و جعل اند. چطور ما بگوییم این شهادت مرود قبول است که این روایات حجت است.

اگر مرادش این است که این روایات فی حد نفسها حجت نیست الا انه دلّت القرائن الخارجیه علی صحتها و لزوم الاعتماد علیها بله این حرف حرف بعیدی نیست منتها ما نمی توانیم این حرف را تصدیق بکنیم، چون این قرائن زیاد است، بعید است که در تک تک این روایات تمام آن قرائن موجود باشد. علاوه این یک اجتهاد و حدس و استنباط و نظری است که کلینی داده است، برای خودش هم حجت است، همین که ما احتمال بدهیم اگر آن قرائن به دست ما میرسید، نمی پذیرفتیم کافی است که بگوییم که شهادت عن حدس را قبول نداریم. ثالثا این شما واین کافی، یوجد فی الکافی روایات شاذة لو لم ندع القطع بعدم صدورها من المعصوم و لا شک فی الاطمینان بعدم صدورها

یک موید بر این که همه روایت کافی صحیح نیست این است که شیخ صدوق چنان که خواهیم گفت نسبت به کافی چنین اطمینانی نداشته است.

در اوائل کتاب ایشان بحثی را مطرح کرده است در مورد قطع الصدور نبودن روایات کتب اربعه. در این جا هم به مناسبت بحثهایی که در مورد کافی مطرح است، چیزهایی را بیان کرده است. از جمله در صفحه 25، میگوید، خود محمد بن یعقوب کلینی، روایات کتاب خودش را قطعی نمی داند، چون بعد از اینکه آن تعاریف را کرد، چنان که عبارت را خواندم دستور به این آقا می دهد که در روایات متعارضی که این کتاب می بینی، قرآن، مخالفت با اهل سنت و اخر هم گفت تخییر. و هذا الکلام ظاهرٌ فی انّ محمد بن یعقوب، لم یکن یعتقد صدور روایات کتابه عن المصوم جزما و الا لم یکن مجالٌ للاستشهاد بالروایة علی لزوم الاخذ بالمشهور من الروایتین عند التعارض و الا اگر همه این ها جزما از معصوم صادر شده است چرا می گوید برو سراغ مشهور؟

... راه حل تعارض نشان دادن، منافات دارد با این که کلینی جزم داشته باشد که هر دو متعارض جزما از امام صادر شده است، فانّ الشهرة انما تکون مرجحة لتمیز الصادر عن غیره، شهرت مرجح برای این که کدام روایت صادر و کدام روایت صادر نیست. و لا مجال للترجیح بها مع الجزم بالصدور.

اگر همه این ها قطعی الصدور هستند دیگر ترجیح به شهرت معنا ندارد. چون این اشکال دیگر در اینده بحث جایی ندارد این را همینجا جواب می دهم.

عرض ما خدمت مرحوم خویی این است که هیچ مانعی ندارد که کلینی حتی جزم داشته باشد به این که تمام کافی صحیح است و صادر از معصوم است و از ان طرف راه حل تعارض را نشان دهد. ما از شما یاد گرفتیم و از تلامذه شما یاد گرفتیم که تعارض فرع بر حجیت فی حد نفسهاست در روایت، و الا ترجیح صادر بر غیر صادر معنا ندارد . بحث ترجیح حجت است بر لا حجت. نه صادر بر لاصادر. چه مانعی دارد دو روایتی که کلینی اورده هر دو از امام صادر شده است اما یکی تقیه باشد و دیگری نباشد. چطور تشخیص بدهم کدام مدلول جدی دارد و کدام ندارد؟ ترجیح مال جدا کردن حجت از لا حجت است نه برای جدا کردن صادر از لا صادر.

در بحث خبر واحد عرض کردیم که مراجعه به قرآن برای فهم روایت در دو مورد معنا پیدا می کند یکی این که به قرآن مراجعه کنیم ببینیم این روایت تضاد با روایت دارد یا ندارد. اگر تضاد داشت اصلا روایت را فضربوه علی الجدار. حال دو روایت داریم که یکی با عام قرآن موافق است و دیگری نیست. این جا به قرآن مراجعه می کنید برای ترجیح یک روایت بر روایت دیگر.

یک روایت می گوید این بیع درست است و روایت دیگر می گوید این روایت غلط است این جا به قرآن مراجعه می کنید تا حجت را از لا حجت جدا کنید نه صادر را از غیر صادر.

به شهرت که مراجعه می کنیم به موافقت با عامه که مراجعه می کنیم بعد از این است که فرض کردیم روایت فی حد نفسها حجت است.

در جلسه گذشته هم من برداشت خودم را از مقدمه و خطبه کافی به این نحوه تقریر کردم که ان کسی که از کلینی درخواست کرده است که روایت بنویسد یکی از مشکلاتش اتفاقا روایاتمتعارض بوده است. کلینی می خواهد بگوید من با تخصص خودم روایاتی اوردم که از نظر من ترجیح دارد یعنی ان مرحله اول را گذرانده و ضد قرآن نیست. ترجیحات را هم تا انجا که ممکن بوده خودم اعمال کردم و روایات را اوردم ولی اگر در هر حال در همین کتاب باز تعارضی دیدی تخیر. دیگر مشکلی برایت نیست. من تا انجا که ممکن بوده است روایات را غربال کردم روایت که اساسا حجت نبوده است نیاوردم و ان جا هم که تعارض هایی بوده است که با مراجعه به قرآن سنت و مشهور می شد حل کرد حل کردم تو از این جهت خیالت راحت باشد اما اگر در عین حال تعارضی دیدی اوسع طریق را بهت معرفی می کنم که همان تخییر است. این تا به این جا.

اما نکته دیگر. اقای خویی فرمود یکی از چیزهایی که موید و موکد عدم اعتبار روایات کافی است این است که صدوق هم چنین اعتقادی نسبت به کافی نداشته است. صدوق در باب وصیت می گیود ما وجدتُ هذا الحدیث الا فی کتاب محمد بن یعقوب و لا رویته الا من طریقه.

اگر صدوق روایات کافی را درست و معتبر می دانست چطور اعتماد به کلینی نمی کند؟ این معلوم می کند چنین اعتقادی را به کافی نداشته است.

و باز همین صدوق مقدمه ایی دارد به من لا یحضر که بعدا خواهیم خواند در انجا هم کسی از صدوق خواسته مثل من لا یحضر الطبیب کتابی بنویسد برای کسی که فقیه نزد او نیست، اگر کافی واقعا کافی بود و مشکلی در کتاب کافی در نظر صدوق نبود، احتیاجی به زحمت خود دادن یک سری روایات را اوردن و یک سری روایات را حذف کردن و کتاب جدید نوشتن معنا نداشت.

این نظر صدوق را جع به کافی.

اما نظر مرحوم شیخ طوسی. این شما و تهذیب و استبصار، تعدادی از روایات را در تهذیب، استبصار نقل می کند از کافی و می گوید این روایت سندا و دلالتا قابل قبول من نیست. به عنوان نمونه یک روایتی در کافی هست، شیخ طوسی می گوید فما تضمن هذا الحدیث من تحریم لحم الحمار الاهلی موافق للعامه و رجال الذین روا هذا الخبر اکثرهم عامه و ما یختصون بنقله لا یلتفت الیه

و باز مورد دومی را اورده است که شیخ طوسی از کلینی روایت اورده است و می گیود و انمهما خبر الواحد لا بوجبان علما و عملا و لان راویهما عمران الزعفرانی و هو مجهول و فی اسناد الحدیثین قوم ضعفا لا نعمل بما یختصون به.

باز معلوم است کافی به تمامه در نزد شیخ طوسی قابل قبول نبوده است.

باز مورد بعدی که آقای خویی در ص 39 آورده است این است که می گوید اولین اشکالی که به این سه رویاات است این است که این روایات مرسله است و المراسیل لا یعترض بها علی الاخبار المسنده، علاوه راوی این روایت سهل بن زیاد است که ضعیف است. مورادی را باز ایشان در صفحات دیگر می شمارد .و نتیجه میخواهد بگیرد که پیش علما قریب به کلینی این کتاب مورد اعتماد نبوده است.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.